

تحلیلی بر دیدگاه ابن سینا پیرامون

ارتباط بدن، مرگ و حیات اخروی

فروغ السادات رحیم پور*، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان
زهرا حیدری**، کارشناس ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

در مصاحبت بدن با نفس در حیات دنیوی شکی وجود ندارد اما همراهی بدن دنیوی با نفس در حیات اخروی، محل بحث و اختلاف است. مطابق مبانی بوعلی سینا، بدن دنیوی نمیتواند حیات اخروی داشته باشد اما برخی آثار ناشی از حیات دنیوی بدن، تا ابد با نفس باقی میماند و بر حیات اخروی و ابدی انسان تأثیر میگذارد. بدن در نظر ابن سینا، نقش اساسی در وقوع مرگ دارد چراکه تغییر و انحلال ترکیب آن، عامل مفارقت نفس از بدن و در نتیجه خاتمه یافتن حیات دنیوی میگردد. با شروع مرحله اخروی حیات، اگرچه پیوند نفس با بدن مادی قطع میشود اما آثار ناشی از برخی افعال و ملکات دنیوی بدن زایل نمیشود و بنحوی بر کیفیت سرنوشت نهایی انسان و زندگی ابدی او تأثیر میگذارد. تحقق اتصال تام به عقل فعال که بارف موانع و محدودیتهای بدنی صورت میگیرد، ادراک حقیقی لذات معنوی و ادراک حقیقی ذات نفس، از جمله این آثار است. ملکات ناشی از هیئات بدنی که در نفس رسوخ یافته اند، تا حیات بعدی باقی میمانند و در فراهم کردن بستر سعادت و شقاوت نفس و تعیین کم و کیف ثواب و عقاب اخروی آن دخالت میکنند.

کلیدواژگان

بدن
مرگ
ملکات اخلاقی
حیات اخروی
ابن سینا

مقدمه

بررسی نحوه حدوث، حیات، بقا و معاد نفس و بدن، همچنین کم و کیف ارتباط این دو (بدن و نفس) در طول حیات دنیوی و حیات اخروی، از اصلیتزین مباحث انسان شناسی است. تأثیر و تأثر متقابل میان نفس و بدن در حیات دنیوی و نفی یا اثبات انتقال تمام یا بخشی از این آثار، در فلسفه اسلامی و در مبحث علم النفس و معاد جایگاه ویژه‌ای دارد. ابن سینا همچون عموم فلاسفه، قائل به ترکیب وجود آدمی از یک بعد روحانی و مجرد به نام نفس و یک بعد مادی و جسمانی به نام بدن است. وی در اکثر آثار خود با دقت، به تحلیل ارتباط عمیق و غیر قابل انکار نفس و بدن پرداخته که در این میان در کنار اصالت و محوریت نفس در تشکیل هویت آدمی، توجه به بعد جسمانی و مادی

(نویسنده مسئول) Email: fr.rahimpoor@gmail.com*

Email: heidaryzahra311@yahoo.com**

تاریخ تأیید: ۹۵/۴/۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۱

انسان در مراحل مختلف حیات، حائز اهمیت فراوان است.

در نظام فلسفی ابن سینا بدن، حیات اخروی ندارد و با وقوع مرگ، فانی و نابود می‌شود اما دو نکته بسیار مهم، نقش بدن در بخش پایانی حیات آدمی را برجسته می‌کند؛ اولی نقش بدن در وقوع مرگ و دومی آثاری که بدن بر حیات اخروی نفس می‌گذارد. مقاله حاضر به بررسی این مسئله می‌پردازد و تلاش می‌کند دریابد که بدن و امور بدنی چگونه شرایط مرگ را فراهم می‌آورند و چگونه در کیفیت حیات اخروی دخالت می‌کند. در ابتدا به تحلیل و تعریف ماهیت بدن و سپس به بررسی پاسخ این قبیل سؤالات از دیدگاه شیخ الرئیس می‌پردازیم.

۱. حقیقت و ماهیت بدن

۱-۱. تعریف بدن و نمود پیوند نفس و بدن در این تعریف

بین بدن و نفس پیوند و ارتباط عمیقی برقرار است و این پیوند در گام اول، خود را در تعاریف هر یک از این دو، نمودار ساخته است.

بدن در اصطلاح فلسفی، در آثار شیخ الرئیس

چنین تعریف شده است: «بدن، مجموعه اعضایی است که نفس بعنوان ابزار فعل خود از آن (اعضا) استفاده می‌کند»^۱. وی همچنین در جای دیگر

می‌گوید: «بدن، اجتماعی از اخلاط اربعه یعنی سودا و صفرا و بلغم و خون است که با اعضایی مثل دست و پا آراسته شده و هر عضو آن وظیفه‌ی دارد که دیگری از انجامش ناتوان است و نفس ذاتاً مجرد، از سوی عقل فعال به بدن افاضه می‌شود»^۲.

در تعریفی دیگر، بدن بعنوان جسمی طبیعی معرفی شده که تفاوتش با سایر اجسام طبیعی در

این است که جسمی آلی و دارای قابلیت حیات است و نفس، کمال این جسم و مبدأ آثار حیاتی آن و عامل تمایزش از اجسام غیر حی است^۳.

در تعاریف فوق و در اکثر قریب به اتفاق تعریفهای دیگری که ابن سینا از بدن ارائه کرده، استفاده از نفس جهت تعریف بدن، مشهود است. در مقابل، بدن نیز در تعریف نفس دخیل است. از نظر شیخ، نفس از جمله قوایی است که افعالش را در جسم یا بوسیله جسم انجام می‌دهد^۴. او در رساله الحدود مینویسد:

نفس نامی است مشترک میان معنایی که انسان و حیوان و نبات در آن شریکند... و تعریف آن بمعنای نخستین عبارتست از کمال جسم طبیعی آلی بی که بالقوه حی است^۵.

در اینجا باید متذکر شویم که وارد کردن جسم و بدن در تعریف نفس، بسبب اضافه و تعلق نفس به بدن است نه به جهت ذات خود نفس. ابن سینا در مبحث نفس شفا به این مسئله اشاره می‌کند:

هی (النفس)... کمال جسم طبیعی تصدر عنه کمالاته الثانیة بآلات یستعین بها فی افعال الحیاة^۶.

شیخ الرئیس در رساله احوال النفس می‌گوید، اسم نفس بطور مطلق دلالت بر جوهریت آن ندارد

۱. ابن سینا، رسائل ابن سینا، ص ۴۳۰.

۲. همو، معراج نامه، ص ۸۲-۸۱.

۳. همو، رسائل ابن سینا، ص ۱۶۷-۱۶۶.

۴. همو، النجاة من الغرق فی بحر الضلالت، ص ۱۹۴.

۵. همو، رسائل ابن سینا، ص ۹۰.

۶. نفس کمال جسم طبیعی است که صدور کمالات ثانیة از آن توسط آلاتی است که در انجام افعال حیاتی، آنها را بکار می‌گیرد (نفس کمال اول برای جسم طبیعی آلی است)؛ همو، النفس من کتاب الشفا، ص ۲۲.

بلکه این تسمیه، با در نظر گرفتن یک نحوه نسبت است و در واقع، نفس جوهری است که بسبب اضافه و ارتباط با بدن، اسم نفس بر آن واقع میشود هر چند که جایز است از بدن مبرا باشد و از آن مفارقت کند که در این صورت دیگر شایسته عنوان نفس نیست زیرا نفس بودن آن در ارتباط با بدن معنا پیدا میکند و اگر از بدن و تدبیر آن جدا شود، نفس نیست. نفس را از این جهت نفس مینامیم که وجودش در اجسام، مؤثر است اما بحسب جوهرش که مفارق است، به آن نفس نمیگوییم بلکه از این لحاظ اگر آن را عقل بنامیم، مناسبتر است.^۷ بجهت همین ارتباط و تعلق، بدن در تعریف نفس مأخوذ است چنانکه بنا در تعریف بنا اخذ میشود؛ گرچه بنا و ساختمان در تعریف وی از آن جهت که انسان است، اخذ نمیگردد.^۸

مطابق آنچه ذکر شد هر یک از بدن و نفس در تعریف یکدیگر مأخوذند؛ هر چند که بدن تنها در نفس بودن نفس (از حیث افعال) دخیل است. بسبب همین پیوستگی، نفس و بدن از یکدیگر تأثیر فراوان میپذیرند. به این ترتیب، قطعیت پیوند و تأثیر متقابل میان نفس و بدن در حیات دنیوی روشن میشود اما اثرگذاری بر حیات اخروی باید بدقت بررسی شود.

۲-۱. زوال بدن و بقاء نفس

ابن سینا در آثار خود، نفس را بعنوان جزء اصلی و برتر هویت انسان معرفی میکند و در مواضع مختلف از جمله در ضمن براهین اثبات تجرد و بقای نفس به این مسئله میپردازد. او خاطر نشان میکند که بدن و اندامهای ظاهری در معنای انسانیت دخالت ندارند، چون ما میتوانیم با فرض

■ ابن سینا معاد جسمانی را با اتکاء به قول شریعت و با دلیل نقلی میپذیرد اما از دید فلسفی معتقد است که هر موجودی یا مادی محض است یا مجرد محض، و بدن جسمانی انسان مانند هر جسم مادی عنصری دیگر، سنخیتی با جهان مجرد اخروی ندارد و لذا نمیتواند به آن وارد شود و حیات اخروی داشته باشد.

...
 نبودن اعضای ظاهری نیز به آن معنا اشاره کنیم. حتی اعضای مهم بدن، مثل «مغز» و «قلب» در معنای انسانیت دخیل نیستند زیرا میتوان فرض کرد که مغز یا حتی قلب، موجود نباشند اما حقیقت انسانیت از بین نرود. تنها بسبب ملازمت دائمی با بدن است که انسان گمان میکند همین بدن، خود اوست.^۹

بوعلی با تمثیلی زیبا روشن میکند که چرا ما نمیتوانیم خود را بدون بدن لحاظ کنیم در حالیکه حقیقت وجود ما نفس است نه بدن؛ بدن و اعضای آن مانند لباسند که بسبب ملازمت و پیوستگی دائمی با ما، آن را جزئی از خودمان میدانیم بنحوی که هرگاه خودمان را تصور کنیم، در تصورمان بدون لباس نیستیم جز اینکه عادت ما در لباس، آن است که آنها را از تنمان بیرون می آوریم و عوض میکنیم ولی نسبت به اعضای بدن چنین عادتی نداریم. به همین سبب در مقایسه با لباس، اعضای بدن را با تأکید فراوانتر، از اجزای وجود خود میپنداریم.^{۱۰} طبق این بیان، همانطور که هرگاه من

۷. همو، رسالة احوال النفس، ص ۵۳-۵۲.

۸. همو، النفس من کتاب الشفاء، ص ۲۱.

۹. همو، مجموعه رسائل فارسی، ص ۵۸۳-۵۸۲.

۱۰. همو، النفس من کتاب الشفاء، ص ۴۳۸.

بدن و اعضای آن را تصور میکنم، تصورم همراه با لباس است و بسبب این ملازمت گمان میکنم که لباس، جزئی از من است، در تصور «خود» نیز بسبب ملازمتی که بدن با من دارد گمان میکنیم که «خود من» همین بدن است در حالیکه حقیقت «من» بدن نیست.

امتیاز جسم حی از غیر حی بواسطه نفس است نه بدن و عامل حیاتبخش جسم، نفس است.^{۱۱} این سینا در دانشنامه‌ی علایی مینویسد:

پس مر حیوان را اصلی است که این همه [قوا] آلت‌های ویند و آن اصل، تن نیست - که هر پاره‌یی از تن نیز آلتست - و مرکاری راست؛ پس آن اصل جان حیوانی است، آن قوت‌های ویند تا وی بماند، و به وی زندگی بود.^{۱۲}

روشن شد که نزد ابن سینا آنچه نقش اصلی و اساسی را در تشکیل هویت انسان (و بلکه هر موجود حی) ایفا میکند، نفس است اما بدن نیز با کارکردهای متعدد، از ابتدای حدوث نفس تا پایان حیات دنیوی آن به ایفای نقش میپردازد و مادامه، به بررسی آنها میپردازیم.

۲. نقش بدن در مرگ

۱-۲. چیستی و ماهیت مرگ

ابن سینا مرگ را چنین تعریف میکند: «مرگ، حالت بدن است بهنگام مفارقت نفس...»^{۱۳}؛ او با این تعریف نشان میدهد که مرگ، زوال و فنای بدن است نه فنای نفس و در جای خود نیز با برهان، اثبات میکند که نفس اساساً ابدی و زوال‌ناپذیر است. انسان در منظر او ترکیبی است از یک نظام تجردی و یک نظام مادی. نظام تجردی انسان، روح و نظام مادی او بدن نامیده میشود و آنگاه که

روح به بدن تعلق بگیرد و در جهت کمال خود از آن بهره ببرد، به آن نفس گفته میشود. و اما نظام مادی انسان دارای دو اعتبار است: تا آن زمان که با نفس در ارتباط است به آن بدن میگویند و هنگامی که این ارتباط قطع شد دیگر به آن بدن گفته نمیشود بلکه از لفظ جسد برای آن استعمال میشود.^{۱۴}

تعریف دیگر ابن سینا از مرگ چنین است:

مرگ آن است که نفس، اعضا و جوارح خود را رها کرده و بحال خود بگذارد همانطور که یک صنعتگر در هنگام استراحت، ابزار کار خود را رها میکند.^{۱۵}

مطابق این بیان، بدن ابزار نفس در انجام افعال است و هنگامی که نفس از بکارگیری ابزار خود باز ماند، مرگ رخ میدهد.

بر اساس تقسیم‌بندی ابن سینا مرگ دو قسم است: الف) مرگ ارادی ب) مرگ طبیعی. مرگ ارادی، میراندن شهوات و امیال غیر معقول نفس و ترک گرایش به آنها است؛ اگر چه در این حالت، حیات طبیعی انسان باقی است. مرگ طبیعی امری است که برخلاف مرگ ارادی (که با اختیار و اراده و برای عده‌یی از انسانها روی میدهد) بطور قطعی برای همه رخ خواهد داد. این نوع مرگ تخلف‌ناپذیر است و جزئی از حد انسان به شمار میرود و با وقوع آن، حد انسان که عبارتست از: «حی ناطق مائت» کامل میشود.^{۱۶} مرگ، امری است ناگزیر و رکن آن تغییرات و دگرگونی‌های تدریجی بدن و قطع پیوند

۱۱. همو، رساله‌ی احوال النفس، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۱۲. همو، طبیعیات دانشنامه‌ی علایی، ص ۱۰۰.

۱۳. همو، رسائل ابن سینا، ص ۳۴۳ و ۳۴۵.

۱۴. همو، مجموعه رسائل فارسی، ص ۶۱۱.

۱۵. همو، رسائل ابن سینا، ص ۳۴۰.

۱۶. همان، ص ۳۴۲.

میان نفس و بدن است.

پیش می‌آید (مانند این) که فاسدکننده‌ی روی می‌دهد یا امری... سبب میشود که فعل آن قوه از مدت خودش کوتاه آید.^۸

۲-۲. نقش بدن در وقوع مرگ

نزد ابن سینا، زوال و انحلال ترکیب بدن بعنوان مهمترین علت در تحلیل مرگ، مطرح است. بدن دارای ترکیبی معتدل است که در اثر عواملی مانند از بین رفتن رطوبت غریزی و توقف فعل قوه غاذیه (که یکی از قوای حیاتی نفس است)، بتدریج از اعتدال خارج و بسوی زوال و انحلال پیش میرود. مرگ زمانی رخ می‌دهد که بواسطه ضعف شدید بدن، بقای آن دیگر ممکن نباشد و این امر ناشی از اختلال تدریجی در کار قوا و اعضای داخلی و خارجی بدن است. این اختلال باعث میشود بترتیب فعل قوای نامیه، مولده و غاذیه متوقف شود. در نتیجه، مزاج تعادل لازم برای حیات را از دست میدهد و بخشهای گوناگون تحلیل رفته بدن، جانشین (بدل مایتحلل) پیدا نمیکنند و جسمی که به آن بدن اطلاق میکردیم از بین میرود.^{۱۷}

در طبیعیات شفا علل مرگ چنین برشمرده شده است:

هر کائنی اجلی دارد که قوه‌ی که در بدن او متصرف است آن اجل را مقتضی است زیرا او قوه جسمیه متناهی است که ناچار فعلش هم متناهی است... بعضی اسباب داخلی و خارجی هست که رطوبت را تحلیل میبرد و اسبابی هم هست که حصول عوض مایتحلل را مانع میشود و هر قوه‌ی از قوای بدن و هر ماده‌ی حدی دارد که هر یک از آنها مقتضی آن حد است و نمیتواند از آن حد تجاوز کند و این حد، اگر اسبابش چنان که باید جریان کند همان اجل طبیعی است ولی اسباب دیگر هم

ابن سینا در کتاب قانون به بررسی نحوه و علل وقوع مرگ و سیر تدریجی انحلال مزاج و قوای بدن از دید یک طبیب نیز پرداخته و معتقد است که پس از سپری شدن دورانی (تا ۳۵ سالگی)، گرمی مزاج رو به کاهش میرود و این امر بدان سبب است که هوای محیط، رطوبت را که ماده نمودار است جذب میکند و گرمی غریزی که در داخل قرار دارد نیز به این خشک شدن کمک میکند. همچنین حرکات بدنی و روانی که موجب پایدار ماندن حرارت مزاجند کاهش می‌یابد. در ابتدای خلقت، رطوبت در بدن زیاد است و نیاز به تعدیل دارد و گرما، رطوبت اولیه را که در آغاز، بیشتر از حد اعتدال است تعدیل میکند. پس از آنکه تن بوسیله خشکی و حرارت به حالت اعتدال رسید، خشکانیدن رو به افزایش میرود تا جائیکه موجب از بین رفتن رطوبت میگردد. رطوبت برای بدن مانند روغن برای چراغ است و هرگاه بسبب غلبه خشکی، رطوبت از بین برود و خشکی به حدکمال برسد گرمی خاموش میشود و مرگ طبیعی رخ میدهد.^{۱۹}

با توجه به نوشته‌های فلسفی و طبی بوعلی، میتوان مجموع علل مرگ را از دیدگاه وی چنین برشمرد: کائن بودن، تناهی فعل قوای جسمانی، از بین رفتن رطوبت، عدم جایگزینی مواد تحلیل رفته بدن، محدود بودن ماده، اسباب فاسدکننده و موانع موجود برای فعل قوای حیاتی. روشن است

۱۷. همو، الاشارات والتنبیها، ص ۴۱۰-۴۰۸.

۱۸. همو، فنون سماع طبیعی از کتاب شفا، ص ۷۷۶-۷۷۵.

۱۹. همو، قانون در طب، ص ۲۹-۲۸ و ۳۴۸-۳۴۷.

■ مطابق

**مبانی بوعلی سینا، بدن
دنیوی نمیتواند حیات اخروی
داشته باشد اما برخی آثار ناشی از
حیات دنیوی بدن، تا ابد با نفس باقی
میماند و بر حیات اخروی و ابدی
انسان تأثیر میگذارد.**

که مجموع این عوامل، مربوط به بدن مادی است و نفس نه فناپذیر است و نه نقشی در مرگ انسان و پایان یافتن حیات دنیوی او دارد.

۳. بدن و حیات اخروی

با وقوع مرگ و قطع پیوند نفس و بدن، نفس وارد مرحله حیات اخروی میگردد و گرچه مطابق دیدگاه بوعلی بدن در این مرحله از حیات وجود ندارد اما تأثیرات مهم و قابل ملاحظه‌یی بر حیات اخروی انسان میگذارد که در ادامه به تبیین آنها میپردازیم.

۱-۳. بررسی امکان حضور بدن در حیات اخروی در نظام فلسفی ابن سینا بقای نفس تا مرحله حیات اخروی، بطور مستدل مشهود و مقبول است اما آیا بدن نیز باقی میماند و معادی دارد یا خیر؟

ابن سینا معاد جسمانی را با اتکاء به قول شریعت و با دلیل نقلی میپذیرد اما از دید فلسفی معتقد است که هر موجودی یا مادی محض است یا مجرد محض، و بدن جسمانی انسان مانند هر جسم مادی عنصری دیگر، سنخیتی با جهان مجرد اخروی ندارد و لذا نمیتواند به آن وارد شود و حیات اخروی داشته باشد:

البقاء فی الاجسام غیر مقدور علیه و هو محال،
والعدم فی النفس غیر مقدور علیه و هو محال
و كما ان البقاء فی الاجسام محال و الاعاده فیها
محال كذلك العدم فی النفس.^{۲۰}

رابطه و پیوند میان نفس و بدن با مرگ، قطع و بدن از تدبیر نفس خارج میشود. حال اگر بر فرض بدن مادی بتواند در قیامت اعاده شود، چون دیگر تعلق تدبیری بین نفس و بدن از بین رفته، نسبت نفس به آن بدن مانند نسبت نفس به هر جسم دیگری است و نمیتوان آن را به اعتبار رابطه دنیوی، هنوز هم بدن این نفس دانست.

شیخ الرئیس مسئله عدم امکان حضور بدن در حیات اخروی را با دو تبیین دیگر نیز مؤکد میکند؛ ابتدا نظر به رابطه نفس و بدن کرده و میگوید رابطه نفس و بدن مانند رابطه صورت و ماده است نه مانند رابطه عرض و موضوع و چنانکه میدانیم موضوع پس از مفارقت یک عرض، بر نوع قبلی خود باقی است منتهی فاقد آن عرض خاص شده است اما صورت، شریک العله و مقوم ماده خود به شمار میرود و با مفارقت صورت، ماده نمیتواند به حال قبل خود باقی بماند. به همین سبب است که بدن هم بعد از مرگ (که باعث مفارقت صورت انسانی از آن شده است) بر نوع قبلی خود (یعنی بدن انسان بودن) باقی نمیماند بلکه بعنوان یک جسم طبیعی، صورت و اعراض جدیدی میپذیرد و موضوع و ماده آنها میشود. و اما در تبیین دوم میگوید ماده بدنی بسبب مزاج و هیئت خاصی که بین عناصر آن وجود دارد قابلیت پذیرش نفس انسان را پیدا کرده و این ماده صرفاً تا زمانی که نفس در آن وجود دارد بر مزاج و ترکیب مذکور باقی

۲۰. همو، التعليقات، ص ۱۱۴.

میماند. بتعبیر دیگر، این نفس است که ماده بدن را بر آن مزاج خاص نگه میدارد و بهمین دلیل با مفارقت نفس، عناصر بدن ترکیب خاص خود را از دست میدهند و ماده‌یی که باقی میماند مانند هر ماده دیگر، بلافاصله صورت جدیدی میپذیرد و تحت اسم و رسم آن صورت قرار میگیرد.^{۲۱}

بنابراین، بدن (یعنی متعلق نفس)، بعد از مرگ بر نوع قبلی خود نمیماند بلکه بعنوان یک جسم طبیعی، صورت و اعراض جدیدی میپذیرد و موضوع و ماده آنها میشود. بودن نفس در بدن، مانند بودن عرض در موضوع نیست چراکه اگر عرضی از موضوع خود مفارقت کند موضوع بدون آن عرض، باقی است اما بدن با مفارقت نفس، دیگر بدن نیست بلکه جسمی است با صورت جدید که ماده شیء دیگری است.

در رساله اضحویه اقوال مختلف درباره اعاده و بقای بدن نقل و نقد شده اما رأی نهایی شیخ رئیس چنین بیان شده است:

چون باطل شد بودن معاد مر بدن را تنها، و باطل شد که هر دو را باشد یعنی هم نفس را و هم بدن را، و باطل شد که معاد مر نفس را از تناسخ باشد، لازم آید که معاد جز نفس را نباشد.^{۲۲}

۴. اثر مرگ بدن بر بقای نفس

نزد ابن سینا، بدن مادی بعنوان شرط حدوث، در وجود یافتن نفس مؤثر است^{۲۳} اما آیا میتوان گفت که در بقای آن هم مؤثر است؟ در پاسخ به این سؤال باید نحوه تعلق و وابستگی میان نفس و بدن بررسی شود، آنگاه اگر وابستگی ذاتی و وجودی میان آنها نباشد میتوان نتیجه گرفت که باز

بین رفتن یکی (بدن) دیگری (نفس) نابود نمیگردد. ابن سینا در بیان استدلال برای این مطلوب مقدماتی می آورد به این ترتیب که هر «الف» هنگامی با از بین رفتن «ب» از بین میرود که بین این دو یکی از روابط زیر برقرار باشد:

۱- «الف» از حیث وجود، متأخر از «ب» باشد (مانند رابطه میان معلول با علت خود).

۲- «الف» از حیث وجود، مقدم بر «ب» باشد.

۳- «الف» و «ب» متکافی الوجود باشند (وجود آنها با هم است).

بین نفس و بدن هیچیک از این انحاء تعلق، برقرار نیست؛ حالت اول مستلزم اینست که بدن علت وجودی نفس باشد [در حالیکه بدن برای نفس، در جایگاه هیچیک از علل اربعه قرار ندارد].

حالت دوم نیز صحیح نیست زیرا در این حالت فرض بر این است که نفس از حیث وجودی مقدم بر بدن و علت آن باشد که نادرست است زیرا اگر چیزی علت ایجاد امری باشد آنگاه عدم معلول تنها در گرو عدم آن علت است و بس، در حالیکه بدن میتواند بسبب امور دیگری نظیر فساد مزاج، انحلال ترکیب و ... فانی شود. حالت سوم نیز صحیح نیست چون متکافئان، متضایفند و تضایف، میان اعراض برقرار میشود اما نفس و بدن هر دو جوهرند و اگر این تعلق عارضی باشد با از بین رفتن یکی از آنها ذات دیگری باطل نمیشود بلکه آن عارض و امر اضافی باطل میگردد. بنابراین، نفس و بدن هیچگونه تعلق ذاتی و وجودی نسبت

۲۱. همو، النفس من کتاب الشفا، ص ۴۲-۴۱.

۲۲. همان، ص ۵۸۲.

۲۳. همو، النجاة من الفرق فی بحر الضلالات، ص ۳۷۶.

به یکدیگر ندارند^{۲۴}.

از نظر شیخ الرئیس تنها تعلق میان نفس و بدن تعلق تدبیری است. در تعلق تدبیری، وجود مدبّر وابسته به وجود متدبّر نیست بلکه با عدم متدبّر تنها چیزی که منتفی میشود همان وصف مدبّر بودن و رابطه تدبیری است و منتفی شدن یا نشدن مدبّر، به علت موجدۀ آن بستگی دارد. اگر آن علت، فناپذیر باشد معلول (مدبّر) نیز فنا میپذیرد و اگر علت موجدۀ، فناناپذیر باشد معلول هم فناناپذیر خواهد بود. نفوس ناطقه (که مدبّر ابدانند) به علل عالیۀ خویش وابسته اند، نه به بدنها. بنابراین، همواره باقی و جاودانه اند (زیرا علل آنها باقی است)^{۲۵}.

بدین ترتیب روشن میشود که نفس ناطقۀ انسانی در اصل وجود و در بقای خود بینیا از بدن است و مرگ و فنای بدن، بر بقای آن اثری نخواهد داشت. البته باید توجه داشت که مراتب پایینتر نفس، یعنی نفس نباتی و نفس حیوانی که فعل خود را با مشارکت بدن انجام میدهند با مرگ و فنای بدن از بین میروند^{۲۶}.

۵. نشانه‌ها و آثار باقی از بدن بر حیات اخروی انسان

۱-۵. تمایز نفوس در حیات اخروی

نفوس حادث شده در حیات دنیوی بسبب عواملی مانند مزاج و بدن خاص و عوارض جسمانی، از یکدیگر متمایز میشوند؛ بدین سبب، عامل تمایز و تعدد نفوس در حیات دنیوی، بدن است اما در حیات اخروی که بدن و عوارض مادی وجود ندارند این پرسش مطرح میگردد که تمایز نفوس در آن عالم چگونه خواهد بود؟

ابن سینا مجموع عوامل مؤثر در این امر را چنین بر می‌شمرد:

الف. اختلاف موادی که قبلاً با آنها همراه بوده است.

ب. اختلاف زمان حدوث نفوس.

ج. اختلاف هیئتها که بسبب اختلاف بدنها پدید آمده است؛

... و اما بعد مفارقة البدن؛ فإن النفس قد وجد

كل واحد منها ذاتاً منفردة یا اختلاف موادها التي

كانت و یا اختلاف أزمانه حدوثها و اختلاف

هیئاتها التي بحسب ابدانها المختلفة لا محالة

بأحوالها»^{۲۷}.

پس روشن میشود همانگونه که بدن و امور بدنی، در هنگام حدوث و در طول حیات موجب تمایز نفوس میگردند، در تمایز اخروی نفوس نیز تأثیر گذارند و از سه طریق فوق، نقش خود را در این تمایز ایفا میکنند.

۲-۵. تحقق کمال نهایی نفس ناطقه با انقطاع آن از بدن

نفس ناطقه تا زمانیکه مقارن با بدن است، محرومیتهایی دارد که ناشی از محدودیتهای جسم و بدنش است، اما همین که نفس از بدن جدا شود و تدبیر آن را رها کرد، آن محدودیتها از بین می‌رود و کمالاتی که پیش از این برای نفس متحقق نبود، تحقق می‌یابد. به برخی از این کمالات اشاره

۲۴. همو، النفس من كتاب الشفاء، ص ۳۱۳-۳۱۲.

۲۵. بهشتی، تجرید، ص ۴۲.

۲۶. ابن سینا، روانشناسی شفا (ترجمه فن ششم از کتاب شفا)، ص ۲۰۸-۲۰۷.

۲۷. همو، النجاة من الفرق فی بحر الضلالات، ص ۳۷۷-۳۷۸.

میکنیم:

الف) حصول ملکه اتصال تام به عقل فعال: تا زمانیکه نفس همراه با ماده است قادر به دستیابی به این کمال نیست. بدن در مراحل اولیه ادراک (یعنی در آخذ صور مفرده و جزئی از محسوسات) به نفس یاری میرساند، اما در مراحل بعد و در اتصال تام به جواهر عالیّه و عقل فعال، نقش عائق و مانع را دارد و اشتغالات بدنی از قبیل غم و اندوه و شادی، نفس را از این اتصال باز میدارد و تا زمانیکه این اشتغالات مرتفع نشود اتصال صورت نمیپذیرد. در واقع بدن مانع اتصال دائمی نفس به عقل فعال است و پس از مرگ و مفارقت، این کمال برای نفس حاصل میگردد:

و إذا كان تصور النفس النطقية للصور الناطقة كمالاً له، و حاصلًا عند الاتصال بهذا الجوهر، و كانت الإشغال [الإشغال] البدنية من فكرها و أحزانها و فرحها و أشواقها تعوق القوة عن الاتصال به فلا تتصل به إلا برفض جميع هذه القوى و تخليتها، و ليس شيء يمنعها عن دوام الإتصال إلا البدن، فإنها إذا فارقت البدن لم تزل متصله بمكمله و متعلقة به.^{۲۸}

شیخ در این باره در کتاب شفا مینویسد:

فإن خلص (النفس) عن البدن و عوارض البدن فحينئذ يجوز أن يتصل بالعقل الفعال تمام الإتصال و يلقى هناك الجمال العقلي و اللذة السرمديه...^{۲۹}

ب) بقا و ابدیت: نفس در سایه پیوند و اتصال به علت حقیقی یعنی عقل فعال، جاودانه میشود و با فساد بدن از بین نمیرود و در سایه بقای علت موجده خود، به بقای دائمی نائل میگردد.^{۳۰}

ج و د) ادراک حقیقت ذات خود و ادراک

کمالات حقیقی: با مفارقت از بدن، نفس قادر به ادراک حقیقت ذات خود و ادراک کمالات حقیقی میگردد. در حیات دنیوی، نفس بسبب اشتغال به تدبیر بدن و شدت انس و الفت با بدن و قوای آن، از ادراک ذات خود و ادراک معقولات و دیگر حقایق غافل میشود و زمانی قادر به ادراک حقیقی ذات خود میگردد که از ماده و بدن و عوارض ماده مجرد شود و تفرّد یابد.^{۳۱}

۳-۵. ماندگاری ملکات اخلاقی ناشی از هیئات بدنی

اگرچه قوای حیوانی (که افعال خود را تنها با بدن انجام میدهند) پس از فنای بدن بقایی ندارند، لکن در طول حیات دنیوی، ملکات و خلقیاتی بواسطه این قوا کسب میشود که آثار آنها حتی در حیات اخروی نیز ظاهر میشود و در سرنوشت بعدی نفوس و در کمالات و ثواب و عقاب آنها اثرگذار خواهد بود.

در مقام تعریف باید گفت: «هیئات بدنی صفات و حالات اکتسابی بی هستند که با تکرار فعلی که آنها را ایجاد کرده بتدریج در نفس متمکن میشوند»^{۳۲} و «خلق هیئت و حالتی نفسانی است که منشاء آن انفعال و تأثیر پذیری نفس از افعال بدن است و هنگامی که فعل مربوطه تکرار شود تبدیل به ملکه اخلاقی که امری دیرپا و بطیء الزوال است

۲۸. همو، رسائل ابن سینا، ص ۱۷۷.

۲۹. یعنی با خلوص و رهایی از بدن و عوارض آن، نفس قادر به اتصال تام به عقل فعال میگردد و به ادراک جمال عقلی و لذت سرمدی دست می یابد؛ همو، النفس من کتاب الشفا، ص ۳۳۸.

۳۰. همو، رسائل ابن سینا، ص ۱۷۷.

۳۱. همو، التعليقات، ص ۳۱-۳۰.

۳۲. همو، المبدأ والمعاد، ص ۱۰۹.

میشود»^{۳۳}. ابن سینا معتقد است اگر هیئات نامطلوب نظیر شهوت، غضب، میل به امور ناشایست دنیوی و غیره، بعد از مرگ باقی مانده باشند، مانع رسیدن نفس به کمال خود میشوند چنانکه گویی هنوز نفس در بدن است، پس سعادت حقیقی در تخلّص و رهایی کامل از بدن و هیئات و عوارض بدنی است^{۳۴}. در واقع مفارقت حقیقی نفس، زمانی است که هم از بدن و هم از تمام هیئتهای نامطلوب بدنی جدا شود:

وقتی که نفس از بدن مفارقت میکند در حالیکه ملکات ناشی از پیوند با بدن در دنیا با اوست، حال و وضعیتش مشابه همان وقتی است که در حیات دنیوی و با بدن بود... و بخاطر آثاری که از بدن در آن مانده - یعنی ملکات خلقیه ناشی از هیئت بدنی - همچنان از دستیابی به سعادت خود محجوب میماند.^{۳۵}

۴-۵. نقش بدن ثواب و عقاب اخروی

هیئت بدنی و ملکاتی که در طول حیات دنیوی توسط قوای بدنی اکتساب و در نفس راسخ شده‌اند در ثواب و عقاب و تعذیب و تنعیم اخروی اثر گذارند. کیفیت این تأثیر، بین نفوس افراد، متفاوت است و تأثیر این هیئات در سرنوشت نفوس مختلف، یکسان نیست. به اعتقاد ابن سینا نفوس بعد از مفارقت از بدن چند طبقه‌اند:

الف) نفوسی که علوم و معارف حاصل کرده و از اخلاق و هیئات بدنی ناشایست، منزّه و مجردند (نفوس کامل در علم و عمل)؛ این طبقه، بعد از مفارقت، در سعادت و راحت مطلقند.

ب) نفوسی که علوم و معارف حاصل کرده اما

آلوده به اخلاق و هیئات بدنی ناشایستند (نفوس کامل در علم و ناقص در عمل). از آنجاییکه این هیئات، مانع دریافت سعادتند، این نفوس گرفتار عذابی خواهند شد که این هیئات را از بین ببرد زیرا بعقیده ابن سینا این هیئات برای نفس، ذاتی نیست بلکه عارضیند.

ج) نفوسی که علوم و معارف حاصل نکرده اما از اخلاق و هیئات ناشایست منزّه‌اند؛ این گروه بر دو قسمند: (۱) اگر به این نفوس، کمالی رسیده باشد و آن را طلب نکرده باشند یا منکر آن شده باشند، این گروه همیشه در عذابند و رنج و عذاب آنها منقطع نمیشود. (۲) اگر این نفوس ندانند که کمالی برایشان بوده و آن را حاصل نکرده باشند، نه در سعادت مطلقند و نه در شقاوت مطلق^{۳۶}.

لازم بذکر است که هیئات بدنی، منافی و متضاد با جوهر نفسند اما در حیات دنیوی چون نفس مشغول و منعطف به بدن است، کمتر به این ضدیت توجه دارد. هنگامیکه حجابهای مادی بدنی از بین بروند، در صورتیکه این هیئات در نفس راسخ شده باشند (و در نتیجه بعد از مفارقت از بدن با نفس بمانند)، چون در آن هنگام نفس از اشتغال به بدن فارغ شده و توجهش تماماً به ذات خود منعطف است، این ضدیت را با شدت بیشتری ادراک میکند و بسبب آن، رنج و عذاب میکشد؛ اما این رنج و عذاب دائمی نیست زیرا اولاً ناشی از امری عارضی و غریب است نه ناشی از امری لازم، و عوارض غریب دائمی و باقی نیستند و بتدریج

۳۳. همو، النفس من کتاب الشفاء، ص ۱۱۰-۱۰۹؛ همو، النجاة من الغرق فی بحر الضلالت، ص ۶۹۳.

۳۴. همو، مجموعه رسائل فارسی، ص ۶۰۲.

۳۵. همو، الهیات نجات، ص ۳۴۹.

۳۶. همو، مجموعه رسائل فارسی، ص ۶۰۳-۶۰۲.

زایل میشوند؛ ثانیاً افعالی که تکرارشان باعث ایجاد هیئات بدنی مبدأ رنج و عذاب میشد دیگر انجام نمیشود، چرا که حیات دنیوی پایان یافته است. خلاصه اینکه عقوبت اخروی ناشی از آنها جاودانه نیست و اندک اندک از بین میرود تا وقتی که نفس ناطقه از آن هیئات پاک شود و پس از آن، به سعادت ویژه خود متوجه شود و به آن دست بیابد. این مطلب، در مورد نفوسی است که گرچه در حیات دنیوی ملکات و هیئات رذیله در آنها تحقق یافته اما در عین حال واجد برخی ملکات پسندیده نیز شده‌اند و علاوه بر آن، شوق به کمال عقلانی را نیز کسب کرده‌اند؛ اما نفس افراد کم‌فهم و بُلّه که موفق به اکتساب این شوق نشده و فقط دارای هیئات دون و پست بدنی است، پس از مرگ در رنج و عذاب دائم خواهد بود چرا که شوق و خُلق تعلق به امور بدنی در آنها مانده اما وسیله نیل به این مشتاق‌الیه یعنی بدن، از میان رفته است. اینها در حالی از جسم و جسمانیات جدا شده‌اند که مطلوبی جز آن نمی‌شناسند ولی راهی برای رسیدن به آن هم ندارند.^{۳۷}

ابن سینا معتقد است سعادت کامل نفس در حیات اخروی، با اصلاح جنبه عملی نفس تحقق می‌یابد. منظور از این عبارت چنانکه خود وی مطرح میکند، بکار بستن تمامی قوای بدنی در جهت کمال نفس و بدست آوردن ملکات فاضله اخلاقی است؛ یعنی بدست آوردن حالت اعتدال و حد وسط در افعال و دوری از افراط و تفریط در امور. این امر زمانی تحقق می‌پذیرد که برای قوای بدنی حالت و هیئت اطاعت (نسبت به قوه ناطقه و عقل نظری)، و برای قوه ناطقه حالت و هیئت برتری و اشراف بر قوای بدنی و عدم انفعال از آنها

پدید آید^{۳۸}. بدست آوردن حالت و هیئت اعتدال و میانه‌روی در افعال، مانع ایجاد هیئات ناشایست و پست بدنی میشود و در نتیجه موجب سعادت حقیقی نفس میگردد.

در کنار این مسئله، ریاضات و اعمال شاق بدنی و اعراض از امور دنیوی، در کنار توجه دادن نفس به امور علوی و ایجاد اشتیاق نسبت به مبدأ و خالق، موجب میشود که نفس نسبت به رفع و طرد آثار سوء ارتباط با بدن قویتر گردد و کمتر تحت تأثیر آنها قرار گیرد. در چنین شرایطی نفس به سعادت حقیقی خود و بالاتر از آن، به تشبه به مبادی عالیه، نایل میگردد.^{۳۹}

جمع‌بندی

در نظام فلسفی بوعلی سینا، بدن با ایفای نقشهای گوناگون در طول حیات آدمی، عامل بسیاری از استکمالات نفس و منشأ ظهور فعلیتهای آن میگردد. اهمیت و نقش بدن برای آدمی، محدود به حیات دنیوی نیست؛ در حیات اخروی نیز هرچند حضور بدن مادی منتفی است اما آثار افعال بدنی بر این مرحله از حیات انسان چشمگیر است. با انحلال ترکیب بدن و با خاموشی فعل قوای مادی (نامیه، مولده و غاذیه) که فعل آنها منشأ حیات است، مرگ رخ میدهد. با وقوع مرگ و قطع پیوند نفس با بدن، نفس از تدبیر بدن و شواغل و موانع بدنی رها میگردد اما ملکات راسخ در نفس که محصول تکرار هیئات طبیعی جسمانیند با انسان

۳۷. همو، الشفا. الإلهیات، ص ۴۳۱-۴۳۰.

۳۸. همو، الهیات شفا، ص ۳۳۴-۳۳۳؛ النجاة من الفرق فی بحر الضلالات، ص ۶۹۴-۶۹۳.

۳۹. همو، مجموعه رسائل فارسی، ص ۳۷۵.

باقی میمانند و حیات اخروی او را شکل میدهند. برخی از این ملکات با تحمل عذابها سرانجام زایل میشوند ولی برخی دیگر هرگز زایل نشده و موجب تعذیب دائمی میشوند. آنچه آوردیم به آثار منفی بدن برای حیات دنیوی و اخروی انسان اشاره داشت اما آثار مثبت بجامانده از بدن پس از مرگ آن در خور اعتناست (نفس کمالاتی دارد که تنها با رهایی کامل از بدن قادر به دستیابی به آنهاست). از جمله این آثار میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اتصال تام و دائمی به عقل فعال که با رفع محدودیتهای ناشی از جسم و رهایی کامل از جسم برای نفس محقق میگردد ۲- نایل شدن به کمال تام لایق نفس ناطقه که اشتغال به بدن و اشتیاق نفس به تدبیر آن، مانعش بود ۳- ادراک بالذات حقایق بدون نیاز به آلات جسمانی ۴- بهره مندی از لذت درک کمالات خاص خود ۵- جاودان و ابدی ماندن نفس ناطقه ۶- ادراک رنج ناشی از فقدان کمالات که در طی حیات دنیوی، شدت علاقه به بدن مانع آن میشد.

منابع

ابن سینا، الاشارات والتنبیها، قم، دفتر نشر کتاب، ۱۳۷۹. م. ۱۳۷۹.
 ---، التعليقات، حققه و قدم له الدكتور عبدالرحمن بدوی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
 ---، الشفا - الإلهیات، راجعه و قدم له الدكتور ابراهیم مدکور، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۹۶۰م.
 ---، المبدأ والمعاد، باهتمام عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، ۱۳۶۳.
 ---، النجاة من الفرق فی بحر الضلالات، ویرایش و دیباچه محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
 ---، النفس من کتاب الشفا، تحقیق آیت الله

حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
 ---، الهیات شفا، ویرایش و ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰.
 ---، الهیات نجات، ترجمه و شرح یحیی یثربی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
 ---، دانشنامه علایی (الهیات)، تصحیح و تحشیه احمد خراسانی، تهران، چاپخانه مرکزی، ۱۳۱۵.
 ---، رسائل ابن سینا، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ق.
 ---، رسالة احوال النفس، حققه و قدم إليه احمد فواد الإهوانی، قاهره، دار إحياء الكتب العربیة، ۱۹۵۲م.
 ---، رسالة فی معرفة النفس الناطقه و احوالها (ضمیمه احوال النفس)، احمد فواد الإهوانی، قاهره، دار إحياء الكتب العربیة، ۱۹۵۲م.
 ---، روانشناسی شفا (ترجمه فن ششم از کتاب شفا)، به قلم اکبر دانا سرشت، بیجا، بینا، ۱۳۱۸.
 ---، طبیعیات دانشنامه علایی، با مقدمه و حواشی و تصحیح سید محمد مشکوه، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱.
 ---، فنون سماع طبیعی از کتاب شفا، ترجمه و نگارش محمد علی فروغی، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۱۹.
 ---، قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۳.
 ---، مبحث عن القوى النفسانیة (ضمیمه احوال النفس)، احمد فواد الإهوانی، قاهره، دار إحياء الكتب العربیة، ۱۹۵۲م.
 ---، مجموعه رسائل فارسی ابن سینا، تصحیح و توضیح سید محمود طاهری، قم، انتشارات آیت اشراق، ۱۳۸۸.
 ---، معراج نامه، مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
 بهشتی، احمد، تجرید، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
 داوودی، علیمراد، عقل در حکمت مشاء، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۷.
 معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، نشر سرایش، ۱۳۸۰.